

زبان و فرهنگ ماچیان

آلتی است از موسیقی و بمعنی = cukur
کسی که آبله رو است و با آبله میآید :

«آبله چکور»

چنگ زدن و با = cukulá šordən
دست مالیدن لباس در موقع شستن

کشتن رشك و شپش = cukula zăn
و نظایر آن بین ناخن دوشست در سر

ویران- خراب = cul

ویران شدن- خراب شدن = cul bôn

ساقه گیاهان و بمعنی واحد = cula
سیگار چنانکه گویند «**۵ چوله** سیگار

بده» یعنی پنج دانه ، پنج تا.... و بمعنی
يك شاخه هیزم و يك تکه چوب

چوب مخصوصیکه = cun pãya

«**چون چی**» دسته های زنبیل را در دو طرف
آن که بر آمدگی دارد گذاشته و بدوش

می گیرد

تخم مرغ فروش- کسیکه شغلش = cunci
خرید و فروش تخم و مرغ و خروس است

سوسمار- مارمولک = cû câr

پستان و بمعنی هر چیزی که = cûca
مثل بر آمدگی نوک پستان باشد «رك :

برهان ذیل ماده : «چچو»

کنایه از = cûcûri pas munda
اشخاصیکه از معاشرت امتناع میکنند و

طبق- ظرف چوبی که در = cupăra
آن گندم و برنج را پاک می کنند

سبز هزاریکه در آن آب استاده = Cura
باشد

اسم گیاهی است- ارزن- دانه = cûrûm
های آن خوراك مرغان است - مردم

تهیدست نیز آنرا آردمی کنند و میخورند.
از آن غذائی بنام : cûrûmciki

درست میکنند

آبیکه از ظرفی بلا انقطاع = curra
بریزد

جوهری که در نوشتن بکار = curnil
رود ، رنگش بنفش است

نوعی کفش = cusak

کنایه از شخص پرگو- = cus nafas
باوه سرا

بمعنی چشمه- و فاصله بین = cûşma
پایه ها و «کلها» - و واحد ساختمان

است و نیز بمعنی تخم مرغیکه در لانه
مرغ میگذارند تا مرغ بهوای آن تخم

کند. رك : cema

پارچه ای است پشمی که گالشها = cûya
از آن لباس میدوزند

کتیکه از پارچه **چوخا** = cuqă qaba
دوزند. «قس: برهان ذیل : **چوخا**»

برداشته «چوم» میگویند

قسمتی از بنه سیر را گویند = citim
 بوته سیر را به = citim-â gudən
 قسمتهای مختلف تقسیم کردن (دانه‌های
 ریز را از بنه جدا کردن)

طرف سفالینی که در آن شیر = cîri
 میدوشند سر آن گشاد است و از مس هم
 میسازند

چنگ- و نیز بمعنی گردوئیکه = cik
 مغزش بسختی درآید

با ناخن کسی را مجروح = cik gitən
 کردن

کف- دو کف دست را بهم زدن = cikâl
 و صدائی در آوردن، و بمعنی يك مشت
 دو دستی پر از برنج و غیره که معمولاً
 پیمانه محسوب میشود

کف زدن = cikâl zân
 «شاخه‌های جوان درختان» = cika
 دندان

چهار دست و بارفتن = cik-â bâlê
 اطفال- یاد و کف دست و دو زانورا زمین
 قرار بدهد و راه برود

مقداری از بوته سیر برنج = cik-â cim
 که در يك مشت جای گیرد

زنجیری نازک که در دوسر = cingik
 آن دو سکه دو ربالی قرار داده‌اند
 و زیر سکه‌ها قلاب‌مانند است و برای زینت
 آنرا از زیر گلو میگذرانند و در سر
 محکم می‌کنند امروزه تقریباً متروک شده
 ولی در اشکورات و همچنین بین گالشها
 هنوز مورد استعمال دارد و از پیرایه‌ها
 بشمار میرود

کناره می‌جویند

زیر ناودان = cûcûl dum
 نام گیاهی است خوردنی و با = cûşâq
 آن ترشی می‌گذارند

متورم شدن چشم و صورت = cûm pila
 بر اثر خوابیدن و خوردن زیاد

پرنده ایست پاهایش دراز = copin
 و رنگش سفید است، در کنار رودها و آبها
 می‌نشیند «cû copin» و «cobin» هم گویند
 «رك: برهان ذیل: چوبین- چوبینک-
 چوبینه»

شباهنگ- پرنده ایست در شبها = coccê
 آوازی از او شنیده میشود و «cû cû»
 میگوید. میگویند در اول انسان بوده،
 اسب اربایش را کم میکند و ارباب باو
 میگوید تو «چوچو» بشوی و دنبال اسب
 بگردی، او هم با تصور در می‌آید

دنباله سقف خانه = coguş gardân
 که از دیوار جلوتر آمده تا از رسیدن
 باران بدیوار خانه ممانعت نماید. از
 اصطلاحات نجاران

حرفهای بی‌اساس- یاوه و با = cûlâ
 «چرت» می‌آید: «چرت و چولا»

زمین بایر و ویرانه- زمینیکه هنوز = cûr
 آباد نشده باشد، و درخت و بوته‌های تمشک
 در آن باشد

زمین لم یزرع و بایر = cûri
 استراحت- مثلاً کسیکه پشته‌ای = cûm
 دارد و از حمل آن خسته شود آنرا زمین
 گذاشته و بعد بدوش و کول بگیرد، این
 مدتی که او پشته را زمین گذاشته و بعد

زبان و فرهنگ ماچیان

xâl = شاخه‌های درخت که جهت چیر کردن مزارع و اطراف منازل بکار می‌برند

xâl = قطعه زمینی را هموار کرده و دور آنرا مرز میکنند (یعنی گل‌هایی بقطر ۳۰ تا ۴۰ سانت میگذرانند تا آب کاملا در همه جای آن بنسبت بایستد- این زمین را با این مشخصات «خال» گویند از اصطلاحات کشاورزان

xâl-â gudən = بریدن شاخه‌های درخت

xar = صفت آدم نفهم - احمق - کودن و بمعنی الاغ- دراز گوش و بمعنی- قولنج هم است

xarəj = يك نوع ماهی است
xarək = جائیکه برای خشکاندن برنج می‌سازند (رك، خركدار) - و بمعنی دو

چوب است که در مقابل هم بفاصله یکمتر (کمی بیشتر یا کمتر) روی زمین عمودا فرو کرده و در وسطشان هیزم بچینند برای خشکاندن برنج = **xarək-dâr** دو یا سه چهار تا درخت را بدو طرف دیوار خانه نزدیک بسقف قرار میدهند بطوریکه دو طرف چوب در دیوار فرو رفته باشد و ساقه‌های برنج را قبل از چوبهای نازکی پشت سرهم قرار میدهند (مثل سیخ زدن گوشت) و بعد آن چوبها را روی آن چوبهای بزرگ که قبل از دیوار فرو کرده‌اند قرار میدهند، آن چوبهای بزرگ را «خركدار» می‌گویند

xarj = هزینه و بمعنی غذا خوردنی
xar xəšâl = لوازم و اسباب زندگی
xar fâla = صفت کسیکه برایگان

cik-i riz = چین و شکنج روی لباس و صورت

ctəm = ستم - ملال آور - سخت و **ctən** هم می‌گویند

oš = اسم صوت- در موقع شاشاندن بچه - بزبان می‌آورند

ckər = کرخ و بی‌حس شدن عضوی
clôm = جائیکه از شاش حیوانات و یا آب خیس شده باشد

خ

xâ = خیلی خوب- اسم صوت ، در موقع قبول حرفی و اطاعت از کسی- و باز اسم صوت ، در موقع نگهداشتن اسب و گاو هنگام خرمن کردن و حرکت یعنی بمان- بایست

xâbâli = خواب آلود

xâb xura = خرخر بزرگ در خواب

xâxur = خواهر

xâxur za = خواهرزاده

xâs-ə ku = کوهی که در آن از علف و گیاه خبری نیست

xâš = استخوان- کتایه از لاغری

xâš vâlis = کتایه از بادمجان دور قاب چین- صفت افراد دو رو

xâš-ə küfû = نوعی کدو

xâk = خاک روی قبر و بمعنی خود قبر «رك، برهان ذیل : خاك»

xâk-ə sâra = خاک نیم گرمی که روی شکم می‌بندند تا درد شکم رفع شود، مربوط به پزشکی خانواده (گیل تجربه)

xâk sâlima = گیاهی است وحشی

xäsa = بیضه- خایه
 xäla = ظرفیست گلی که آنرا در زیر گهواره طوری که با گهواره تماس باشد قرار میدهند تا ادرار بچه بوسیله «düdülü» (رک: بهمین ماده) وارد آن شود، کنیف گهواره
 xäla = تار- مثل یک خاله مو یعنی یک تار مو و نیز بمعنی مقدار آبیکه از رود بزرگ منشعب شده و مسیری خلاف مسیر رود اصلی را بپیماید
 xäli = تنها- فقط، مثلا «پلا خالی» بخوردم، یعنی پلورا بدون خورش خوردم
 xeyr = مقدار برنج یا پولیکه به گدا یا درویش میدهند
 xörsak = یک نوع قالی که دارای پشمهای بلندست و نیز هر فرشی که از جنس پست باشد
 xöšär = فشار
 xelät = تکه خردههای کوزه و سفال
 xöš xöš = اسم صوت- صدای سینه هنگام تنگی نفس
 xeläl = چوبها ریز و خلاشههاییکه با آن دندان پاک می کنند، «رک: برهان ذیل: خلال»
 xutka = پرنده ایست دریائی که بزبان لاتین anas crecca و بزبان روسی chirok خوانده میشود، (رک: فرهنگ گیلکی- ستوده)
 xuj = «pirus» نام علمی آن میباشد
 xujir = خوب- زیبا- صفت آدمهاییکه خوش اخلاق هستند، «رک: برهان ذیل: خجیر»

برای دیگری کار میکنند- در موقع دشنام هم بکار می برند
 «xar kalla = بچه وزغ که سرگرد و دم باریک دارد»- در مورد دشنام با افراد هم استعمال میکنند
 «xar gil = دو چوب باندازه ۱/۵ تا ۲ متر را روی زمین بموازات یکدیگر که فاصله آن دو از هم تقریباً ۷۵ سانت است بطور افقی میگذارند و بعد روی آنها را سه چهار تخته میخ میکنند و سپس روی آن سنگ یا گل و غیره میگذارند و حمل میکنند
 «xar müra = مهره های بزرگ سبز رنگ که در قسمت جلو پالان و روی افسار و غیره میدوزند- خر مهره
 «xarvâr = یکصد و پنجاه کیلو- از اوزان است
 «xasil = خوید- جویکه میکارند و پس از سبز شدن و قبل از خوشه زدن آنرا درو میکنند و بگاوان میدهند
 «xaf = کمین
 «xaf gudän = سر بخواب زدن
 «xafa = خفگی و خفه شدن و بمعنی سرفه
 «xafat tars = قس: خفه در برهان قاطع ذیل همین ماده»
 «xafat tars = ترسو- کسیکه وحشت و ترس خود را پنهان میکند
 «xafiyoni = بطور ناگهانی
 «xäkindâz = خاک انداز- ظرفیکه با آن خاک را بیرون میریزند
 «kalk = جمعیت- مردم
 «xanöš = نوعی گیاه است که در کنار دره ها روید

در آرد آن خرفه هم ریخته باشند؛ تاوهای
 را بطور معکوس روی آتش می گذارند
 و خمیر آرد را با «وردنه» بشکل دایره
 در می آورند. و روی آن می گذارند و می پزند
 غله ایست که در مزارع گندم = xulôr
 می روید - دانه اش سیاه و گرد است
 خوراکی نیست، «رک» برهان ذیل: «خلر»
 غم و غصه داشتن - = xulk xafa bôn
 ناراحتی داشتن بر اثر پیشامدی
 ظرف بزرگ سفالین که در آن = xum
 برنج و غیره ریزند، «رک» برهان ذیل: «خم»
 نوعی گنجشک = xumuse
 کوزه گر = xumêr
 بمعنی خامه - رویه ای = xumtu
 که بر روی شیر خام بندد
 خون - دم عربی و بمعنی قتل = xun
 چنانکه گویند: «فلانی خون بگوده»
 یعنی فلانی قتل کرده
 قاتل = xuni
 گاویکه بمرض شاش - = xun-θ miz
 خون مبتلا باشد
 سزاوار و شایسته و لایق و نیز = xorand
 بمعنی مقابل وضد و حریف سینه، «رک» برهان
 ذیل: «خورند»
 اسم صوت - برای گرفتن = xos xos
 مرغان موقعیکه میدوند
 دکانداران در موقع = xôna âbdon
 دریافت پول از خریدار و یا مشتری در
 موقع دریافت شیئی از فروشنده این لفظ
 را گویند و در موقع تحسین و تمسخر نیز
 بکار برند
 کسیکه در خانه اش = xôna bûdür

هنگام سحر = xurus xon
 آفتاب و رو = xurta
 ساختمان مستطیلی - = xurjini
 ساختمانی که وسط آن راهرو باشد و در
 طرفین آن دوطاق ساخته اند
 لوازمیکه از خانه داماد = xurda bâr
 در موقع عروسی بخانه عروس میبرند
 دست بکش - از = xusir bigzar
 اقدام امری چشم پیوش و بمعنی تقصیر -
 گناه مثل: «می خوسیر بگذرد» یعنی: از
 تقصیر من بگذرد یا ولم کن
 بوسه = xuš
 بوسیدن، «رک» برهان = xuš-ă dăn
 ذیل: «خوش»
 مالی را از آن خود دانستن = xuši
 پارچه خوش رنگ و دوخت = xuš puz
 را گویند - و نیز لباس مردم پسند و مدیست
 که مطابق مد و اصول روز تهیه کرده و
 دوخته باشند
 در زمین یر از = xušk-â muje
 گل ولای از مکانهای خشک گذشتن
 «حقوق نوکر یا کلفتی که = xuška
 بدون خوراک و پوشاک اجیر میشود»
 تعارف و دعوت = xušk-a slâ
 ظاهری و سرزبانی
 جاده و مزرعه ای که اجن = xuš kom
 زار و گلین نباشد
 هیزم نیم سوخته = xulâ sut
 خرفه - گیاهی است که در = xulpa
 کشتزارها می روید - دانه اش گرد و سیاه
 است
 یک نوع نان است که = xulpâ non

را بته درخت میکوبد - گوشتش حلال
است رڭ، دارکو

خزه‌های سبز رنگی که روی = dâr cac
تنه درختها و شاخها می‌روید

قورباغه سبز رنگی = dâr qur bāqa
است که روی درختان زندگی میکند

کسیکه اصلاً گوشش نمی‌شنود = dâr kar

گیاهی است - بسفایج = dâr kari

دارکوب - پرنده است = dâr ku

«رڭ، برهان ذیل، دارکوب»، و نام علمی
آن «picus viridiš (L.)» میباشد و

آنها بروسی «zelem» یا «diâtel»
خوانند (رڭ، فرهنگ گیلکی، ستوده)

مراسمی است در اشکورات = dâr vār
که در موقع خانه‌سازی همسایه‌ها باید

بمعنوان کومک رایگان با او از جنگل
درخت و چوب‌خانه را بیاورند این عمل

را «داروار» گویند

کنایه بکسیکه = dâr vār dabe
کاری نکرده ولی خستگی و کوفتگی

زیاد دارد

گیاهی است = dâr vâš

پس از چیدن گردو = dâr vâ muje
و فندق و تمام کردن آن، یکدفعه دیگر

زیر درخت و اطراف آن می‌گردند، تا اگر
گردویی یافتند جا مانده باشد بردارند

این عمل را «دارواموجه» گویند

صمغ - ماده چسبناکی است = dâr vinja
که از آوندهای درخت خارج و روی پوسته آن

جمع شده و در مجاورت هوا سخت می‌شود،
رنگ آن تقریباً شبیه به قرمز تیره است

داس - آلت بریدن = dâz

کم پیدا میشود، از خانه گریزان

نوعی کدو که = xôna mār kodu

شکمش تقریباً بصورت آمرو و گلابی
است xôna mār küfü نیز گویند

هنگامیکه عروس برای = xôna vâšu
اولین بار وارد خانه داماد میشود از

طرف داماد چیزی (ملک، پول، گاو و غیره)
بمعنوان پای انداز بعروس میدهند، این

وجه و ملک را «خونه‌واشو» گویند

کارفرما - صاحبخانه = xônaxâ

زن صاحبخانه = xônaxâ z'ân

«مقدار زمینی که برای = xôna s'era
ساختن خانه و حیاط و باغ سبزی خانوادگی

لازم است این مقدار زمین واحد خرید
و فروش زمین در اراضی مسکونی است»

بیل چوبی - دسته‌اش نیز از = xôya
چوب ساخته شده، «رڭ، برهان قاطع ذیل:

خویه»

جا خوردن - وارفتن = xît-â bôn

فامیل - قوم = xiš

جلد - پوست گوسفند و بز - کنایه = xik
از شکم

نخ سفید یا سایه‌یکه جهت = xiyâta
وصله البسه بکار می‌رود

تهمانده هر چیز عموماً = xrt-o prt
تهمانده دکان خصوصاً

د

مد - مناسب روز - رسم و عادت = dâb

درخت «رڭ، برهان ذیل، دار» = dâr

دارکوب - پرنده‌ای = dâr tuk zane

است که روی درختان می‌نشیند و نوکش

زبان و فرهنگ ماچیان

darang = اسم صوت. صدائی که از کوبیدن روی ظرف مسی برمیآید

dar jên = باداس بریدن. از روی خشم و غضب چیزی را بریدن

darjik = دریچه و روزن کوچکی که در منزل تعبیه میکنند عموماً و روزن کوچکی که در «دم» آهنگری کار میکنند، خصوصاً خرج- هزینه = dar raft

darz = دوخت و قسمت پارچه بیکدیگر و نیز بمعنی ۱۶ یا ۱۴ (اندکی بیشتر یا کمتر) رشته برنج دروشده است که در یکجا مینندند

dar zamin dana bôn = کنایه از خوشحالی مفرط سوزن- آلت دوختن، «رك» = darzôn = برهان ذیل، «درزن»، سعدی گوید :
کس از خلق در کوی و برزن نماند
در آن جایگه جای درزن نماند

dar sôn = بجاگزدن- فرار کردن

darq = اسم صوت، صدای سیلی

dar gaz = يك نوع داس است که دسته آن باندازه یکمتر میباشد و چوبی است با آن علف درو میکنند و آن کسیکه با آن علف را می برد «درگزن» میگویند

«قس : درگزر در برهان قاطع ذیل همین ماده»

darvâ = توجه- بخیال

darvâ dabôn = مثلاً توجه داشتن- کسی کاری انجام داده یا چیزی از او کم شده باشد، ولی نسبت بآن موضوع بی توجه است، گویند: «دروادن» یعنی بخیالش نیست

dâštâr = دارنده- نگهدارنده

dâštâri = مقدار پول یا شیئی را که در مقابل نگهداری گاو و گوسفند و غیره بکسی می پردازند «داشتاری» گویند

dây = گرم- ضد سرد- و بمعنی نشانه ایست که پس از سوختن و یا سوزاندن بر بدن انسان و حیوان باقی میماند

dâk = چنگک ماهیگیری است و آن از آهن است سرش خمیده و تیز میباشد و روی چوبی محکم میکنند و در رود راه میروند که اگر ماهی بیایشان خورد با آن بزند و صید کنند

dâl = مرغی است شکاری، «رك» برهان ذیل: «دال»

dâmon = جنگل- و بمعنی کناره و پائین جامه

dabba = کسیکه اضافه بر قرارداد و تعهد زیادی طلب کند

daprksôn = از خواب پریدن

daj = تلخ- غذائیکه پس از ماندن زیاد زبان و دهان را بگزد

daja = درگوش حیوانات و بادریکی از اعضاء بدن آنها علامتی میکنند که آنرا «دجه» گویند درگوسفندان و گاوان مقداری از گوشهایشان را می برند

dacin ficin gudôn = رفت و روب کردن- خانه تکانی نمودن

dada = خواهر بزرگ، «قس: دده» در برهان ذیل همین ماده

dar-â mad = دخل- ضد هزینه

dara = دره- شکاف بین دو کوه- کنایه از شکم افراد طماع

dassək dān = دستور دادن، بمعنی
اینکه شخصی در خفا بکسی بگوید که
گاو و بالوازم آند دیگری را سرت بکند
das kār = کار دستی- مشغولیات- و
نیز بمعنی لوازمیکه خویشان داماد برای
عروسیکه هنوز در خانه پدر است ببرند
das katəra = استخوان پهن کتف
das kalla hamān = با میل و رغبت
تمام چیزی روی آوردن
das kūn zān = هل دادن- کسی را
بدون خبر و ناگهانی تنه زدن
das ləng-e ji drāz tar = کتایه
از قمر و بی چیزی و نیز بمعنی کسیکه جائی
جهت گرفتن چیزی برود و بدون نتیجه
بر گردد
das limbu = نباتی است کوچک و
گرد و دارای خطهای سبز یا سفید شبیه
بخربزه، «رک؛ برهان ذیل؛ دست‌انویه»
dss nmāz = وضو
das nmāz gitən = وضو گرفتن
dašta = میدان وسیع و صاف
dašt-e vi = صحرا و دشت، «قس؛
دشتگی در برهان ذیل همین ماده»
daɣma = داغیکه مثلاً پس از سوختگی
در صورت باقی میماند، «قس؛ دخمه در
برهان ذیل همین ماده»
dafā gudən = جواب زور را گفتن
daqa = دقیقه
dakandən = حک کردن
dakəš = عوض
dakəš-ā gudən = عوض کردن

daryā = اصطلاحاً بشمال اطلاق شود
das bāy = باغچه- باغ کوچکی که در
آن سبزیجات کشت کنند
das bkār = مشغول- سرگرم
das-o pā dakətən = استمات
کردن- با خواهش کسی را از کاری منصرف
کردن
das pita = پارچه‌ای که بدست
میگیرند و ظرف گرم را بر میدارند
dastār = ضامن
das tōr = تبر کوچکی است بادسته
چوبی تقریباً ۱ متر یا یکمتر و نیم -
جزء حربه است، «رک؛ برهان قاطع قس؛
دستره»
das jurāb = دستکش
das cin = میوه‌هائیکه از روی درخت
با زیر آوردن شاخه‌اش بادست میچینند
dasāxar = انتها- پایان کار
das xuški = مقدار پول و وجهی
است که قمار بازان پس از اتمام بازی
مشروط بر اینکه برده باشند با طرفیا نشان
میدهند
das-o dəl bāz = کتایه از بختندگی-
کسیکه خوی حاتمی دارد
dasəngāl = هل
dasəngāl zān = هل دادن - فشار
بر کسی وارد کردن و او را از جایش بلند
کردن
dassək = «چوبهای نازک چهار
تراش بقطر پنج سانتیمتر که از داخل
و خارج جلوی ایوانها بستون بکوبند»
و روی آن اشیاء بگذارند

dəpâc = دست را از آب خیس کرده و سپس باطراف پیراکنند

dəpâ cên = پاشیدن آب بر سر و روی

dəjâb = سبزی و یا پیاز و سبزی که بطور خام باغذا نمیخورند

dədâr = پشت سرهم- پیوسته- لاینقطع

dəškənên = شکندن تخم مرغ- و- نیز بمعنی چیزی را خم کردن

dəški = قسمت عقبی مفصل ران و ساق پا- پشت «کشک»

dəgard = پیچ راه

dəgârdən vgârdən gudən = پشت و رو کردن

dəlâr = پخت- پهن شدن خانه و یا درختی بر روی زمین بر اثر وزیدن باد یا ویرانی و یا عوامل دیگر- و نیز بمعنی سائیده برگ نعناع و هیل است که با قدری شکر مخلوط میکنند و بعد با «هلو» (گوچه) میخورند

dəla = میان هرچیز

dəl-â suji = حالت ترشه در معده - کسیکه بر اثر خوردن زیاد و یا غذائیکه با معده سازگار نیست، احساس اشتها نکند

dəlê dəlê = دو دلی- در تردید بودن

dəl-ə dōna = مطابق ذوق- عزیز و گرامی

dəl dard = ناز است و در موقع نفرین گویند

dəl damir = طماع و شکمو

dəl garmâ šōn = خواب اندک کردن

dəl vâpas = نگران- پریشان

dəl vaz = مکره- چیزی که موجب رنجش خاطر و ذوق شود

dagar = کسی که حرفهای بی سر و ته بزند- دلقک- سبکس

dagitən = باریدن باران و برف

dala = شکمو

dallâk = ختنه کن- و بمعنی سلمانی و همچنین بمعنی کیسه کش حمام و نیز بمعنی کسی که در عروسیها و جشنها غذای پزد

damar = سر کوفت

dam-ə xat = خط و اتصال ریش و موی سر

dam-ə sar = ابتدا- نزدیکی

damsa = نخهای رنگارنگ که در قلابدوزی مصرف میشود

dang-â bôn = بی حرکت ماندن و ساکت شدن در موقع شنیدن خبر ناگهانی

dang-ə dâr = کسیکه از خود حرکت و جنبشی نشان نمیدهد

dahana = دهانه- مدخل آب رودخانه

dâra = یک نوع داس که لبه آن دندانها دار است و با آن برنج را درو می کنند «رک: برهان ذیل: دهره»

dârgam = فلغل- نوعی از ادویه

dâšti = گوسفند و گاو و یا هر حیوان دیگری که برای ازدیاد نسل و استفاده از شیر و غیره میخرند و نگهداری میکنند

dâmarda = آلتی است که در سر آن تخته ای با اندازه نیم متر میباشد و با آن زمین شیار شده را پهن میکنند تا آماده نشاء شود.

dâmišak = در گذشته- سابق

demötün = حسود

dêsisa = خیسیده

dus xâxur = خواهرخوانده
 dušâb xor angüšt = انگشت
 سبابه
 dušon = ظرف سفالینی است با اندازه
 خمره، سرش گشاد است ماست را در آن
 ریزند و اینقدر می‌چیناند تا روغن
 جدا شود
 duš kul = کوهان گاو خصوصاً و
 بمعنی کتف حیوانات عموماً
 dukâra = مردی که نه پیر و نه جوان
 باشد و dukâra هم تلفظ می‌کنند
 dük sarê harf = حرفهای بی‌اساس -
 یاوه
 dugal = چوبیست که سر آن بدوشاخه =
 بزرك تقسیم میشود
 dul = نرینه ماهی - و نیز آدمیکه خایه -
 هایش باد کرده باشد و هنگام راه رفتن
 پاهای خود را باز بگذارد، «رک: برهان
 ذیل ماده: **دول** متن وحاشیه»
 dulâb = طاقچه کوچکی که در گوشه =
 اطاق هم سطح زمین بنا میکنند و قسمت
 بالای آن هلالی است، «قس: **دولاب**
 در برهان»
 dül xâya = کسیکه بیضه‌هایش باد
 کرده باشد و نیز کنایه از اشخاص بی‌عرضه
 نوعی گوساله که دیگر از شیر =
 گاو تمذیه نمی‌کند
 dumbula = دوقلو - توأمان
 dum bälâskên = دم جنبانک -
 یرنده‌ایست که در کنار آبها می‌نشیند و
 دم خود را غالباً تکان میدهد، «قس:
دمتک در برهان»

du = دود
 duârd = قیچی بزرگی که پشم گوسفند =
 وموی بز را با آن می‌چینند، «قس: **دو** -
کازد در برهان»
 du bâra = پس از **ویجین** یکمرتبه =
 دیگر علفهای هرزه را از توی مزارع
 میکنند و کنار می‌اندازند این عمل را
 «**دو باره**» گویند
 du pušta = دو نفریکه پشت سر هم =
 بر روی اسبی سوار شوند
 duxâl bâz = مکار و خیله‌گر، «قس: =
دوال باز در برهان»
 duxâla = دو شاخه
 dūda = روی کاغذهای کوچکی مالاها =
 برای چشم زخم اورادی مینویسند و بعد
 آنرا دود میکنند و بمعنی آنچه از کره داغ
 کرده در ته دیک رسوب کند - و نیز تارهاییکه
 بر اثر دود اجاق در زیر سقف ظاهر
 میشود و مثل دود سیاه رنگ است
 dūdūli = آلتی است که ذکر پسر یا
 یا فرج دختر را در آن میکنند که
 ادراش بوسیله آن وارد کنیف شود ،
 مال پسر تقریباً بشکل «**چیق**» است آنرا
 در تهران «**mumine**» یا «**lalak**»
 گویند
 duruj = زبر - خشن، ضد نرم و ریز =
 اندازه‌ایست - سرانگشت =
 سبابه تا سرانگشت شست و قتیکه کملا
 بطرفین باز باشند
 durovš = درفش، آلتی است که کفش -
 دوزان بوسیله آن کفش را سوراخ
 میکنند و با سوزن میدوزند

- حمل و نقل لوازم استفاده میکنند
 dörün = درون- توی
 dörüni = کنایه از شکم
 didä gitən = کنایه از تطمیع نمودن
 dizi = اسب و قاطر سیاه رنگ
 dil = جائیکه دورش را باشاخه‌های
 درختان جهت نگهداری گاو و گوسفند
 محکم کرده‌اند و نیز کنایه از در تنگنایی
 بودن، «رک: برهان ذیل: **دیل**»
 dim = چهره، «رک: برهان ذیل: **دیم**»
 dīma = کناره- گوشه
 dimbur = کنایه از سرخ شدن صورت و
 مقدمه کسالت و بیماری
 dim kûla = قسمت برآمدگی صورت
 diyâr = سرایشی تپه و هر چیزی که
 این مفهوم را برساند diyâr هم تلفظ
 کنند
 diyâra = دایره- نوعی آلت طرب
 dtâyâr = سزاوار- درخور- زیننده
 dtar = دختر
 dhani = لجام اسب
 dhan blâ = دهن دره- کنایه از کسیکه
 جنب و جوش ندارد- صفت افرادی عرضه

ر

- ر
 râb و riyâb = جلزون
 râs = راست- مستقیم، «رک: برهان ذیل: **راس**»
 rāsa = مترس- شکلی است که از چوب
 میسازند و بتنش لباس می‌پوشانند و در مزارع
 بجهت راندن حیوانات وحشی برپا میکنند
 râs-ă gitən = از روی زمین بلند

- کنایه از اشخاص موزی = dumdâr
 ریسمانی که در انتهای = dum kaš
 اره‌های بزرگ می‌بندند و کسی آنرا
 میکشد تا کومکی به «دسته‌کش» کرده
 باشد آن شخص را «دم‌کش» گویند و کنایه
 از کسانی که کارهای کم‌اهمیتی را انجام
 میدهند
 کنایه از = dundon săvəşən
 خشمگین شدن- خصومت ورزیدن
 کمر بندیکه عرض آن از = duvâl
 کمر بندهای معمولی بیشتر باشد، «رک:
 برهان ذیل: **دوال**»
 آبخار- آبی که از بین دو = dotur
 سنگ و قسمت نسبتاً مرتفعی به ته دره
 فرو میریزد. اکثراً مردم خودشان آبخار
 مصنوعی جهت استحمام میسازند - این
 عمل در اشکورات رواج دارد
 بشقاب بزرگ = dori
 تحریک کردن- = doku doku zân
 تکان دادن
 دمر و- رو بزمین خوابیدن = dombura
 اسم دهلی است- شکمیه = dombuke
 گاو را روی ظرفی می‌بندند پس از خشک
 شدن با دو چوب نازک روی آن می‌زنند و
 می‌نوازند، «رک: برهان ذیل: **دنبک**»
 بمعنی موی زلف و گیسویی که = dōta
 بتابند و بیچند
 بمعنی دانه هر چیز- و همچنین = dōna
 بمعنی انواع جوشهایی که بدن می‌زند
 دست توبره- کیسه‌ایست = dōstōra
 منتها از پشم می‌بافند و رنگارنگ است
 باندازه کیسه‌های ۳۰ کیلویی میباشد برای

حلقه آهنی درب- وبمعنی = $raz\theta k$

یکنوع گیساهی است پیچنده - بنام :
«*tamus communis*» مشهور است و
بفرانسه آنرا «*tamier*» خوانند، (رك،
فرهنگ گیلکی. ستوده)

لاستیک - و نوعی کفش = $razin$
لاستیکی است که بیامیکنند و نیز نیر اندازی
میباشد که از لاستیک سازند

نوعی از برنج پست = $rasmi$
گاو ووززائی که رنگ آن سیاه = $raš$
وسفید باشد. وبمعنی آب رودیکه بر اثر
ریزش باران و وارد شدن آبهای ساحل
در آن رنگ اصلی آن تغییر میکند و
تقریباً بصورت قهوه‌ای روشن درآید و
مطلقاً بچنین رنگهایی اطلاق شود

نوعی آفت مرکبات = $ranj$
جریان آب را گویند = $rav\theta š$
اسم پرنده ایست حلال = $răb\theta šk\theta n$
گوشت از سارکوچکتر نام لاتینی این
پرنده «*turdus pilaris*» و بررسی
آنرا- «*drozd-ribi nnik*» خوانند،
(رك، فرهنگ گیلکی. ستوده)

شاهراه، «رك، برهان ذیل:» = $răš\theta hi$
شاهراه

نوعی گیاه - نام علمی آن = $remâj$
«*plantago major*» است، (رك، فرهنگ
گیلکی. ستوده)

تعیین مقدار- لوله ایست ازنی = rey
برای تعیین اینکه چقدر باروت در يك
تفنگ برای یکدفعه خالی کردن لازم
است. و نیز موقع خطاب بکسی این لفظ
را گویند. «*re*» هم تلفظ کنند

کردن

اسم درختی است = $râš$
بارانهای تند بهاری که پس از
اندکی باریدن بند میآید

کنایه از توافق داشتن- = $râ hamân$
موافقت کردن برسر موضوعی - اختلاف
نداشتن در امری

گلهائیکه از آب گل آلود در = rab
ساحل رود رسوب کرده وسفت شده باشد

از زیر بار شانه خالی = $rată dăn$
کردن

بالای کوه = $raja$

کنایه از حرفهای = $raja dan-\theta bôn$
بی اساس ویاوه

ردیف- رده- رديا- راه دست، = rac
«قس، برهان ذیل، رژه»

ردپای انسان یا = $rac-\hat{a} gud\theta n$
حیوان را دنبال کردن و بمعنی مایل
کردن- مهیا نمودن- آماده ساختن

«بارانی که در اثر وزش باد = $rada$
سمت آن کج شده ویدیوارها برسد»

برگرداندن- و بمعنی = $rad gud\theta n$
سقطچین

مو- تاک- بنام- = $raz = vitis vini$

«*fera* معروف است و بفرانسه آنرا «*vigne*»
و بانگلیسی «*vine*» خوانند، (رك، فرهنگ
گیلکی. ستوده)

مانند رزبودن- = $raz-a m\theta n\theta s\theta n$
صفت کسیکه در کشتی شهادت نشان بدهد
وپاهایش را بیای رقیب می پیچاند و بهر
طری بر گردانند نیفتد و مثل فتر قابلیت
ارتجاعی داشته باشد

rušun = آبکی ضد مایع و بمعنی
 روشنائی و نیز ضد خامو و عبوس مجازاً
 یعنی شاد و خوشحال
 ruʋon dūda = مایعی که پس از گرم
 کردن «گره» در ته دیگ باقی میماند
 rukk-o rās = بدون ابا - مستقیماً -
 اظهار یا اقرار و بیان مطلبی بدون
 کمترین شرم و حیا و رودر بایستی
 ruma = جمعیت زیاد، موقعی که خواسته
 باشند زیادی جمعیت را برسانند این
 کلمه را گویند، «قس: ره» در برهان
 rumušu = گوساله‌ای که تازه از شیر
 خوردن سرباز زده باشد
 runəmə = هدیه و تحفه‌ای که در روز
 عروسی و یا ایام دیگر از طرف خویش و
 قوم عروس و داماد بایشان میدهند، «رک:
 برهان ذیل: رونما»
 roniki = «دنباله‌پالان که از بالای آن»
 اسپهای بارکش میکند و دو سر آن
 بهالان بسته میشود»
 rit = چوبهائی است محکم که در زیر
 «لنگه‌های کندوج» میکذارند (رک: کندوج)
 rij = کنار رود که از سنگهای ریز
 پوشانده شده و نیز جائیکه خطر غرق شدن
 در آن کمترست، «قس: ریژ و ریز در
 برهان»
 rīsa = واحد خرید و فروش علف - در
 بی هم راه افتادن بره و گوسفند
 riša = مرضی است که گاووان بدان
 مبتلای میشوند و آن درآمدن تارهایی است
 شبیه بریشه درختان در داخل دهان آنان

rθ = چوب بلندی است که با آن گردو
 را از درخت پائین کنند - rθt هم گویند
 سرگین گاو و گوسفند - هنگام
 بهار که علف سبز خورند مبتلا میشوند
 «رک: برهان ذیل: ریخ»
 rθxən = کنایه از افرادست و بیمقدار -
 و بمعنی «آدمی و حیوانات دیگر که اسهال
 و شکم رو داشته باشد و آلوده کاری کند»
 «رک: برهان ذیل: ریختن»
 rθšk = تخم شپش، «رک: برهان ذیل:
 رشک»
 ru = نخعی است که جهت چرخاندن
 دوک بدور چرخک، از روی چرخک و
 دوک می گذارند و دو سر آن را بهم
 گره می کنند. و نیز بمعنی رخ - چهره
 و صورت
 rut = نرم و شکننده و هر چیزیکه مثل
 آن باشد مثلاً در آرد وقتی تخم مرغ و
 شیر ریختند، نانی که از آن می پزند زود
 شکن میشود و آنرا «روت» گویند
 rūta = خاک روه
 rūja = غذائیکه از آرد و سپوس
 شلتوک و گندم برای سگ می پزند و آبکی
 است
 rudar bayisi = رودر بایستی -
 روبرو شرم کردن مأخوذ بحیا بودن
 ru dāštən = پررو بودن - از بیان مطلبی
 ابا نداشتن - بی باک
 ruz vigitən = روز برداشتن - انتخاب
 روزی سعد از روی تقویم جهت اقدام بکاری
 نیک و مسافرت

حالتی که با نظر دست میدهد و چشمهایش سیاهی میکند، اطلاق شود

دست را در ظرف آب یخ و سرد = *zarx*
کرده پس از اندکی از شدت سرما از حالت طبیعی خارج شود و گزگز بکند این حالت را *زوخ* گویند - کنایه از افراد چابک و فرز

جانوری است با اندازه = *zar bânike*
موشهای بزرگ که زیر شکمش سفید میباشند - از خون مرغ و جوجه تغذیه میکنند - میگویند: ثروتی زیاد دارد، و کنایه از کسیکه صاحب ثروت است

برنج و گندم و نظایر آن که بر اثر = *zarda*
رسیدن و یاد در حال رسیدن هستند و در روی ساقه زرد شوند، باین *زردی* اطلاق شود
یکی از آهنگهای = *zarda melja*
موسیقی محلی

هو بیج - گزر = *zardək*
صفت افراد بی غیرت = *zard-θ guš*
و حمیت و نیز منافق، «رک: برهان ذیل: *زرد گوش*»

مرضی است که بر اثر آن سر = *zardi*
و صورت زرد میشود - برقان

زرده تخم مرغ = *zardni*
اسم صوت - در مورد تمسخر = *zakki*
و تحقیر و نیز در مورد کسیکه از خود تعریف میکند

زغالیکه کاملاً آتش گرفته و = *zam*
سرخ شده باشد و شعله‌هایی از آن خارج شود
زنگوله‌ای که بگردن حیوانات = *zang*
آویزند و نیز بمعنی آب صاف

رنگ سبز = *zangāri*

و مانع تغذیه حیوان میشود پس از بریدن آن ریشه‌ها شروع بخوراک میکند، «قس: *ریشه* و *رشته* در برهان ذیل: همین دو ماده»

نخ خیاطی - نخهای نازکی = *rišta*
که در سوراخ سوزن کنند، «قس: *رشته* در برهان قاطع»

پسر، «رک: برهان ذیل: *رایکا*» = *rika*
با حرکات لب بدون حرف = *rik zān*
بکسی بد گفتن

فرق - خطی که از دو بخش کردن = *rig*
زلف در سر پیدا میشود

ز

گاو شیرده، گاویکه تازه زائیده = *zâj*
باشد، «قس: برهان ذیل: *زاج*»
اظهار عجز و ناتوانی کردن - = *zâr zân*
تفاقر نمودن

زاج - ازرق چشم = *zâv*
کلبه کوچک و کم نور = *zâva*
نظم و قاعده = *zâkon*

زهره حیوانات و بمعنی فرج زنان = *zâl*
از شدت تشنگی ناتوان = *zâl gudən*
شدن - در مورد ناسزا هم بکار میرود

فرزند = *zâ valad*
زنبیل - ظرفیکه از گیاه = *zabil*
می‌یافتند

«بوسیدگی پارچه - لک میوه» = *zada*
کبک - پر نده ایست در کوهستانها = *zarəj*
پیدا میشود، «رک: برهان ذیل: *زرج*»

در جلو کسی بعزیز و یا = *zarəj bal*
بچه کسی اذیت رساندن در آن موقع

z'en pēr = پدرزن
 zur = کود- کود حیوانات- قوت و نیرو =
 zur ku = تلی که باروی هم انباشتن =
 کود حیوانات بوجود میآید.
 zur-ă gir = چوبهای بالای لمبه اطاق =
 zurura = مستراح و آبریز
 zûza = دانه‌های ریزی که روی بدن =
 ظاهر شده و چرك میکنند
 zûka = صدای سگ و شغال و گرگ =
 و نیز فریاد و صدای انسان که از دردی
 سر میدهد، «قس: با زنویه و زوزه در
 برهان قاطع ذیل همین دو ماده»
 zulfîn = زرفین درب
 zunnâr = برگردان و بقیه پیراهن =
 zôlu = کرم سیاه رنگی است که بیدن =
 انسان می‌چسبد و خون می‌خورد، گاهی
 آنرا عمداً ببدن می‌چسبانند تا خونهای
 فاسد را بخورد
 zoluk = بیمانه- گرو
 zôma = داماد- این کلمه در اوستا =
 بصورت zâmâtar و در سانسکریت
 jâmâtar آمده است
 zon-ă kunda = کنده زانو
 zon-ă kunda zăn = پاکنده زانو =
 بکسی زدن، «قس: زهکونی در برهان
 قاطع ذیل: همین ماده»
 zönü و zonu = زانو
 zi = خط راستیکه بر روی جامه است =
 و توسماً بمعنی هر چیزیکه مثل آن باشد
 تارهای جاروب و نیز بمعنی =
 zibil = هر چیز نازکی که جهت خلل کردن دندان
 بکار می‌برند

zangula = زنگولک- زنگ کوچک
 zahar zan = جیغ و فریاد کشیدن و =
 کنایه از قضای حاجت نمودن
 zahla = زهره- کنایه از جرأت داشتن =
 zahla gudən = آب‌شدن زهره از
 وحشت
 zăk = بچه- کودک «خواه پسر و خواه
 دختر»
 zălək = گوجه‌ای که هنوز نرسیده و =
 کال است و نیز بمعنی هسته آن که هنوز سفت
 نشده
 zēni = اذیت و آزار
 zēya = شیر غلیظ پستان زن و حیوانات =
 در آغاز زائیدن و چند روز پس از
 آن- آغوز، «قس: زهک در برهان»
 zēšt = بچه‌ای که رشد جسمانی او بکندی =
 انجام می‌گیرد- لاغر و بی‌جسه
 zək = آب بیثمی- و بمعنی تفاله‌ای است =
 که از انسان در موقع مریضی و مبتلا باسهال
 بودن دفع میشود
 zelâq = گرما
 zelâq-ə âftâv = شدت گرما
 zelzela = جانوری است پر دار که در =
 فصل تابستان و هنگام گرما آواز طولانی
 دارد می‌گویند آواز او اینست: «موسی
 موسی - روزی، روزی» یعنی: ای موسی
 (پیغمبر) رزق ما را بفرست - چون
 معتقدند که او تنها بنده حضرت موسی
 است و موسی خالقش هست، «قس: برهان
 ذیل: زله»
 zə mār = مادرزن
 zənəš = باد سوزناک

- žümbül = پوست سبزی روی گردو را
گویند
- žümbül-â gudən = پوست سبزی گردو
را کنار ریختن و از آن جدا کردن
- žbir = داد و فریاد، «قس: برهان»
ذیل: آژیر و ژغار و ژخار»
- žkəla = بانگ و فریاد

س

- sâr = تکه- تکه ای از گل و نان و پلو-
لقمه
- sâzigâr = نوش جان- گوارا
- sâs xore = حشره ایست جثه اش از
سای بزرگتر است
- sâq = سالم- درست و خوش
- sâlâri = نوعی برنج اعلا
- sâmon = سرحد- نشانه و مرز- علامتی
که در مرز دو زمین میگذارند تا مشخص
شود هر یک از آن قطعات از آن کیست
- sâhib-e purd = منظور حضرت علی =
علیه السلام است
- sâv = بمعنی ساویدن و تیز شدن داس =
و جاقو و غیره و سنگی که این آلات را روی
آن تیز میکنند sâv-θ səng گویند
- sabəθk = مقابل سنگین- کنایه از مردم =
بی وقار و بمعنی چست و چالاک
- sab turši = سبزی ترشی - خورشی =
است
- sapθl = نوعی مگس- خر مگس
- sar = رأس و نیز در مورد شمارش
حیوانات استعمال میشود مثلاً پنچ سر یعنی
پنچ رأس و غیره

- zir zbone = زبان کوچک
- zir nâl = خوبترین چهارچوب درب =
خانه را گویند zir n'l هم گویند
- zizə = پرنده ای است کوچک و کنایه از =
از آدمهای لاغر اندام و کوچک، «قس:»
زیگ در برهان قاطع،
- zigâl = خوبهای لاپ شده ای که از طرف =
داخل و خارج اطاق روی دیوار خانه می
کوبند و روی آن گل می زنند
- zimi = زمین- گندم زار
- ziyâda = یعنی عدد «سیزده»
- ziyâd gudən = فروختن
- zr = اسم صوت- صدای پاره شدن پارچه =
و کاغذ و نظیر آن
- zqən = صفت کسیکه گریه رو است و با =
اندک حرف سردی چشمهایش آب می افتد
و گلویش از غم و غصه می گیرد
- zləθk = ماده سفید مایل بزر در رنگی که =
کنار چشم جمع می شود- قی چشم
- zləθk mləθk = این دو لغت از توابع =
هستند کنایه از افراد کوچک و خرد و
بی عرضه

ژ

- žəgər = شاخه های نازک درختان- هیزم =
ریز و خرد
- žəndəra = کهنه و پاره پاره، «قس:»
برهان ذیل: ژنده»
- žəng = رنگی است که از دیک مسی =
سفید نکرده بر روی پلو ظاهر میشود و
نیز بمعنی کثافت روی دندان
- žəngâl = بزغاله

sar penja zǎn = مشغول شدن با چیزی
 sar jôr = سربالائی - فراز
 sar jîr = سرپائینی - نشیب
 sar catri = زنجیری نقره‌ای که زنان
 بسر خود می‌بندند. اکنون متروک است
 در اشکورات و نیز بین گالشها متداول
 است و جزء پیرایه محسوب میشود
 sar cu = چوب‌سر - چوبهای نسبة
 کلفت و زمخت و راستیکه روی بام خانه
 می‌گذارند تا رویش «سفال» و «گالی»
 وغیره بگذارند
 sar xâb zǎn = اندکی خوابیدن،
 (رک: بماده «دل‌گرماشون»)
 sar xordən = تجربه‌آموختن - ضرر
 دیدن و پس از ضرر عاقل شدن - مؤدب شدن
 sar xos = عبدالجنه - سنگینی که در
 خواب بر مردم افتد
 sar xmâl = همسن و سال
 sar dabu = سر وشت و تقدیر - و
 بمعنی اضافه‌وزیادی
 sar duj = نخ‌است که با آن سر جوالو =
 کیسه را میدوزند و می‌بندند
 sardi = زردبان
 sar zǎn = کشتن عموماً کشتن مرغ
 خصوصاً
 sir-ă bèn = سر بریدن
 sar sangin = صفت کسانیکه موقر
 و متین و مؤدب هستند
 sar šahr = گستاخ - جسور
 sar šăgərd = مبصر - کسیکه در
 مکتبخانه در نبود «میرزا» ناظر اعمال
 و رفتار شاگردان است

sar âb šôn = تخلیه شکم کردن - قضای
 حاجت نمودن
 sarâku = سرزنش
 sar-â künâ = وازگون - وارونه -
 سرپائین و پاهای بهوا
 sar-a garək gitən = سرکسی را
 گرم کردن - با وعده و وعید کسی را
 دلخوش داشتن
 sar-ă süm = پس از اینکه با آلتی
 بنام «لت» زمین شیار شده را پهن کردند
 چندی بعد با همان «لت» دوباره زمین
 شیار شده را که در آن علف روئیده پهن کرده و
 علفهای هرزه را از بین می‌برند تا آماده
 نشاء شود؛ این عمل را «سراسوم» گویند
 sar-ă vijin = پس از اینکه کاه را
 از دانه جدا کردند بر روی دانه، کاه‌های ریزی
 باقی میماند، آن کاه‌ها را «سراویچین» گویند
 sarəšta = جا - پنهان - جای امن
 sarəšta gudən = پنهان کردن - جای
 امنی گذاشتن
 sar-o kalla dâr = شخص ذی نفوذ =
 - سرشناس
 sar buni = زمانیکه خواسته باشند
 مجمعه یا سینی که تویش چیزی باشد از
 جایی بجائی حمل بکنند، پارچه‌ای را
 بشکل دایره درمی‌آورند و در سرشان
 می‌گذارند و آن شیء را روی آن می‌گذارند
 این پارچه را «سربونی» گویند
 sarin, saringa = جائیکه موقع
 خواب سر را بآنجا می‌گذارند
 sar bzir = مؤدب و خجل و شرم‌مند =
 نیز معنی میدهد

و بمزارع برند
 بمعنی ویلان = **safil-o sargardân**
 و سرگردان - از اتباع است بدون ذکر
 دیگری نمی آید
 کسیکه در موقع ناراحتی = **sakâbi**
 سر و کلافه اش را گم بکنند، و کسیکه در
 موقع خشم و غضب احترام کسی را نگاه
 ندارد
 برای محکم نگاه داشتن = **sak-θ das**
 ستونی در دیوارخانه چوبی در دو طرف
 آن با «**زیر نال**» میخ میکنند این چوب
 را **سک دس** گویند
 کسی که جانی پلاس شده = **sak-θ sar**
 و مزاحم باشد
 گل مژه (رك) = **sak-e gü slâm**
(büsüle) میگویند کسیکه بعارضه گل-
 مژه گرفتار شده، باید جلو پهن سگ روی
 يك پا راست یا بستد و هفت دفعه بگوید:
sak-e gü slâm banba Ylâm
 تا معالجه شود
 يك نوع گیاه خزننده = **sak-θ vâš**
 استخر - تالاب = **sal**
 پرنده ای است حلال گوشت = **salim**
 در کنار رودخانه ها فراوان است
 درختی است شبیه بدرخت سرو = **salm**
 میوه ای دارد خوراکی نیست و چوب آن
 معطر است و آنرا بجای نفتالین بین لباس های
 پشمی میگذارند تا از صدمه «**پید**»
 مصون باشد
 اسب زرد رنگ = **samand**
 بهار که گوسفندان گیاه سبز = **sangθl**
 میخورند بجای «**پشگل**»، «**سر گین**» نرم

ناگهان و بی خبر بر = **sar ftθrk**
 کسی وارد شدن
 رئیس زنانیکه در مزرعه = **sar kat**
 نشاء میکنند رئیس نشاء گران
 رئیس - **سرشريك** در = **sar karda**
 بازیهای کودکان . **sar- â mâr** نیز بهمین
 معنی است
 انتهای باغ و مزرعه و = **sar gal**
 مزرعه ایکه شیب داشته باشد قسمت بالای
 شیب و قله آنرا «**سر گل**» گویند
 بسر رساندن ایام و = **sar gudθn**
 بمعنی سایه کردن
 چوب بالائی چهارچوبه خانه = **sar nâl**
 سبزی و برنج سائیده ای = **sar vê**
 که جهت خوشمزه کردن خورش (مخصوصاً
 خروش سبزی) در آن میریزند
 بمعنی پریدن و قدم = **sar vōz**
 برداشتن از روی چیزی - و نیز بی اعتنا
 بودن و توجه نداشتن
 بی نمک - صفت افرادی که از = **sas**
 ایشان محبت نمی توان دید
 گاهی بر اثر اختلال معده = **sas-θ âb**
 بی اختیار از دهان آب خارج شود، این
 آب را «**سس آب**» گویند
 فقیر و آدمهای رذل و سمج = **sayir**
 «چوب کوتاهی است باندازه های = **saf**
 مختلف (دو متر اندکی بیشتر یا کمتر)
 و آنرا در پوشش خانها بر فاصله چوبهای
 بزرگ نصب کنند و روی آنرا گل و خاک
 ریزند و اندایند»
 ظرفی که از شاخه های نازک = **safa**
 درختان درست کرده و در آن کود ریخته

این طرح را «سنگ‌وازه» گویند
 کنایه از افرادی که = $s\text{eng } s\text{əkən}$
 بر سر عقیده خود باشند و کسانی که در
 معامله نرخ خود را نمی‌شکنند
 آب‌دهان که بی‌اختیار از = $s\text{el}$
 دهان خارج شود
 نور و بمعنی آلت نور مثل: چراغ- = su
 فانوس
 کک- حشره موزی = $subul$
 کنایه = $sut-o kur-o pašimon$
 از دماغ سوخته شدن
 سرزئش- و نیز بمعنی سوهان = $suxon$
 شیرینی خوردنی و بمعنی اسم ابزاری
 است که در آهنگری جهت تیز کردن داس
 و غیره بکار میرود
 گیاهی است که در مزارع برنج = $suruf$
 می‌روید
 اسب کاهلا سفید = $surxon$
 دشت اول دکاندار = $sufta$
 مشت گره‌شده را (منتها) = $suqul duma$
 با مفاصل انگشتان) که بر بدن کسی وارد
 می‌آورند، «سوقول دومه» گویند
 سه‌بایه آشپزی = $su lunga$
 آدم خودسر و جسور = $sul tij$
 آلتی که برای تراشیدن = $sum turâš$
 سم اسب و قاطر و... بکار میرود تا نعلش
 بزند
 برای اینکه مقدار آبیکه = $sunur$
 بمزارع می‌رود، تقسیم آن عادلانه باشد-
 چوبی را داخل نهر قرار میدهند تا آب
 با اندازه احتیاج مزرعه بنهر انحرافی
 برود- از اصطلاحات کشاورزان

و روان میریزند، سرگین به پشمهای بدنشان
 می‌چسبد و گرد و گلوله وار خشک میشود
 و آن گلوله‌ها را «سنگل» گویند
 برنده ایست شکار آن حرام است = $sayite$
 سایه = $săyna$
 چاروئی که با دسته کردن = $săja$
 شاخه‌های درختان درست میکنند خواه
 با برگ باشد و خواه بی‌برگ، بیشتر در
 اشکورات مرسوم است
 عرعرا سب و قاطر و خر و نیز = $săra$
 در مورد افرادی که صدای گنده‌وزنده‌ای
 دارند (در مورد ریشخند)
 صفت آدمهای نمک‌نشناس = $săr-ə bon$
 ساکت و خاموش شدن = $săkit-â bôn$
 و نیز بمعنی سب شدن
 دام ماهیگیری = $săli$
 حومه- منزل- محله و sra هم = $səra$
 تلفظ میشود
 برنده ایست سیاه‌رنگ که آنرا = $sərət$
 «سیاسرت» = $siyâ sərət$ نیز می‌گویند-
 گوشتش حلال است
 قره‌قرون- کشک سیاه = $sərj$
 سیخ- بوسیله آن جوراب می‌بافند = $səy$
 تنبوشه‌هایی است با اندازه نیم = $sfâl$
 متر (اندکی بیشتر یا کمتر) که از گل
 می‌سازند و نابمانند است پس از برشته
 کردن در کوره پشت بام را با آن می‌پوشند
 وقتیکه آب رود کم = $səng-ə vâz$
 است برای اینکه با پای خشک با آن طرف
 رود بروند، سنگهای نسبتاً بزرگی که
 از روی آن آب نرود با فاصله‌های معینی
 می‌گذارند و بعد از روی آن عبور می‌کنند

میانین دست چپ تا سرا انگشت میانین دست راست و قتیکه دستها را بطرفین کاملاً بکشایند این را «یه سینه» یعنی: يك سینه گویند

sina âb = شنا

sina âb gud^{en} = شنا کردن

sina band = چرمی است که دو سر جلو پالان را از طریق سینه اسب و قاطر وغیره بهم وصل میکند، برای نگهداری پالان روی اسب کارگذارند تا پالان نیفتد و یا نچرخد

sina surxe = برنده است، سینه اش

سرخ است و حلال گوشت میباشد

siyâl = اسم درختی است. گویند اگر با چوب آن کسی را بزنند ادرارش متوقف میشود

siyâ mâ = ماه فروردین

siyâ vâkun = نوعی ترشی گوجه (= آلوچه) که پس از پختن و تبخیر رنگش سیاه میشود و جهت سیاه کردن بعض خورش بکار برند

siyâ ve = گیاهی است که در مزارع گندم میروید و کنایه از خشکسالی و نبود حاصل

siya sak = لکه های سیاه و یا قهوه ای رنگی است که روی صورت ظاهر میشود

sôdâ = معامله

sôdâ gud^{en} = معامله کردن

son = مطابق میل و ذوق و نیز بمعنی هنگام و زمان و در کلمه بی سون بمعنی طوفانی بودن دریا

(بقیه دارد)

sunda = گه غایط انسان که قطعه قطعه و قرص و خشک باشد، «رك: برهان ذبل: سنده»

süs = سپوس آرد

sük = راست - مستقیم

sül pât = لخت و عور، جوجه ای که بر و قویش ریخته و یا پردر نیآورده باشد

süm = گیاهی است که با آن بوریا و ضمیر بافند

sita = برنده است حلال گوشت

six = آلتی است، سه شاخه آهنی که برای صید ماهی بکار می برند بدین ترتیب که آنرا ببدن ماهی که در رود است بکدغه فرو برند تا آنرا زخمی کرده و دستگیر کنند

sir = مقدار برنج و گندمیکه در کفچه يك دست جای بگیرد

siftâl = زنبور طلائی، «که آفای»

stylopyca - پروفسور افشار آنرا «orien talis تشخیص داده اند» (رك: فرهنگ گیلکی. ستوده)

siftâl kamar = صفت معشوقه کمر - باریک

sil = کثیف و نجس در اشکورات بیشتر مستعمل است

simkâ = رویوشی است از حلب که بر باها میگذارند تا از آمدن باران بدرود اطاق جلوگیری کند

sîna = پستان گاو و انسان و نیز بمعنی صدر، «رك: برهان ذبل: سینه» و بمعنی واحد طول است بدین قرار از سرانگشت